

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه خامسه:

مقدمه خامسه اي كه مرحوم نائيني فرمودند اين است كه ببينيم محل كلام در بحث ترتيب چيست؟ برخي از قائلين به ترتيب مثل مرحوم محقق سيد شيرازي(قدس)، ايشان قائل شده است به اينكه در ترتيب طلب جمع بين ضدين وجود دارد، ليكن چون به عنوان ترتبي هست اشكالي ندارد. در ترتيب طلب جمع بين دو تكليف كه امكان جمع بين اينها در زمان واحد نيست ما درست مي كنيم، ليكن از راه خطاب ترتبي.

مرحوم نائيني در اين مقدمه خامسه در صدد اثبات اين مطلب هستند كه با نظريه ترتيب اصلا طلب جمع بين ضدين لازم نمي آيد، نه اينكه طلب جمع بين ضدين لازم مي آيد اما بگويم چون عنوان خطاب ترتبي را دارد اشكالي ندارد.

در صدد اثبات اين مطلب در اين مقدمه خامسه هستند و مدعايشان اين است كه آنچه كه مستلزم طلب جمع بين ضدين است، اطلاق دو تا خطاب است نه فعليّت دو تا خطاب. اين هديّي است كه در اين مقدمه خامسه كه الان بيان مي كنيم، ايشان دنبال مي كنند. مقدمه خامسه را در كتاب فوائد الاصول خيلي روشن تر و روان تر از آنچه كه در اجود التقريرات آمده بيان شده. در فوائد الاصول در (ج 1 ص 352) ولو اينكه بعضي از نكات و تعبيرات در اجود التقريرات هست كه در آنجا وجود ندارد كه حالا به مناسبت آنها را من عرض مي كنم.

مرحوم نائيني مي فرمايند براي اينكه ما محل كلام و مدعاي خودمان را روشن كنيم بايد بپاييم يك تقسيماتي را در اینجا ذكر كنيم مجموعاً چهار تقسيم در اینجا ايشان ذكر كردند

تقسيم اول: اين است كه در باب تكاليف موضوع تكليف يا آنچه كه شرطيت براي موضوع تكليف دارد، اين دو صورت دارد يا اينكه وضعش و تصرف در او در اختيار شارع نيستف يك امر تكويني است و قابل تصرف شرعي نيست. شارع نمي تواند بپايد او را از ببرد يا رفع بكند يا وضع بكند.

يا اينكه اين موضوع و شرط تكليف قابليت تصرف شرعي دارد و شارع مي تواند او را رفع بكند. مثال اول مثال وقت، بلوغ، عقل، اينها يا كسوف مثلاً ما مي گوييم كه شرط براي تكليف بلوغ است. بلوغ يك عنوان تكويني در عالم خارج را دارد يا مي گوييم شرط براي وجوب صلاه رسيدن خورشيد به دايره نصف النهار است. زوال شمس شرط براي وجوب صلاه است. خوب اين زوال شمس يك چيزي نيست كه قابل تصرف شرعي باشد. زوال شمس يك امر تكويني است كه در زمان خودش واقع مي شود و بعد هم به علل تكويني از بين مي رود. شارع نمي تواند بپايد تصرف بكند و زوال شمس را الان با اينكه هست بگويد نيست يا با اينكه نيست بگويد زوال شمس هست.

اما در قسم دوم می فرمایند که بعضی از شرائط و موضوعات تکلیف، طوری است که قابلیت تصرف شرعی را دارد. مثلاً استطاعت را مثال زدند نسبت به حج اگر کسی الان مستطیع شد، این استطاعت شرط برای وجوب حج است. این استطاعت قابلیت رفع شرعی را دارد. شارع می تواند بعداً با یک خطاب دیگری بگوید اگر بعد از آن که تو مستطیع شدی، دینی بر ذمه تو آمد، اداء دین واجب است و با خطاب اداء دین و وجوب اداء دین استطاعت را رفع بکند. لذا این اولین تقسیمی است که ایشان بیان می کند که شرائط یا قابلیت رفع شرعی را دارد یا قابلیت رفع شرعی را ندارد. عرض کردیم مجموعاً ایشان چهار تا تقسیم در اینجا ذکر فرمودند اول تقسیم ها را باید بیان بکنیم بعد بیاییم احکام هر کدام یک از این اقسام را ذکر بکنیم.

تقسیم دیگر فرمودند که این شرطی که عنوان شرط برای تکلیف را دارد این هم سه صورت میتواند داشته باشد: یا شرط است نسبت به حدوث تکلیف یا شرط است هم برای حدوث تکلیف و هم برای بقاء تکلیف مطلقاً و یا شرط است برای حدوث و بقاء فی الجمله؛

صورت اول آنجایی که یک چیزی شرط باشد برای حدوث تکلیف فقط، گفته اند که اگر ما آمدم در وجوب قصر در نماز مجرد حدوث سفر را شرط قرار دادیم. گفتیم سفر شرط است برای حدوث این تکلیف یعنی وجوب قصر، تا سفر تحقق پیدا کرد اینجا نماز قصر می شود و لو اینکه بعداً این سفر از بین برود خودش. البته روی این مبنا که ما بیاییم این سفر را شرط قرار بدهیم برای وجوب و تحقق وجوب قصر در حینی که وجوب بخواد تعلق پیدا بکند این سفر شرطیت دارد.

صورت دوم شرط باشد هم برای حدوث هم برای بقاء، همان مثال قبلی است، لکن نه نسبت به وجوب قصر، نسبت به حین الاداء است. یعنی بگوییم زمانی که ما بخواهیم نماز را بخوانیم و اتیان کنیم، باید سفر محقق باشد. سفر شرطیت دارد برای قصر و وجوب قصر اما در حینی که ما می خواهیم نماز قصر را اتیان بکنیم. سفر هم شرطیت حدوثی دارد هم شرطیت بقائی. آنوقت این شرطیت برای بقائش هم می فرمایند به صورت مطلق است در مقابل آن فی الجمله که قسم سوم است. در قسم سوم یک چیزی شرط است هم برای حدوث هم برای بقاء منتهی نه مطلقاً، برای بقائش فی الجمله شرطیت دارد. مثلاً در باب وجوب صوم بودن در وطن از طلوع فجر تا زوال شمس شرط است بر اینکه این صوم واجب باشد ولو اینکه شما بعد از زوال مسافرت بروید کما اینکه مرسوم هم الان همینطور است. افرادی که می خواهند روزه شان را بگیرند بعد از اذان ظهر می روند.

خوب اینجا این زمان شرطیت دارد اما فی الجمله در حدوث شرطیت دارد یعنی بودن در حضر شرط می شود بودن در وطن شرط می شود برای وجوب صوم، در حدوث وجوب صوم و در بقاء وجوب صوم شرطیت دارد، اما در بقائش فی الجمله شرطیت دارد یعنی در یک پاره ای از زمان، بودن حضر در مقداری از زمان نه به صورت مطلق. این هم یک تقسیم که شرائط تکلیف یا فقط در حدوث دخالت دارد یا در حدوث و بقاء مطلقاً که مطلقاً مربوط به بقاء است یا در حدوث و بقاء فی الجمله.

تقسیم سومی که مطرح می کنند این است که در آن شرائطی که قابلیت تصرف شرعی در آنها وجود دارد آن هم سه قسم است؛ یا اختیار مکلف در رفع آن شرط دخالت دارد، یعنی مکلف می تواند به اختیار خودش آن موضوع را از بین ببرد.

خوب مثلاً وجوب اتمام شرطش حضر است. حضور در وطن است، حالا مکلف می تواند به اختیار خودش این حضور را از بین ببرد. بلند بشود برود مسافرت. لذا حضور یک شرطی است که قابلیت اینکه مکلف به اختیار خودش از بین ببرد وجود دارد.

شارع هم می تواند بگوید این را از بین ببرد. مثلاً اگر رفت در سفر، سفر شرط برای وجوب قصر است، مگر اینکه این مکلف قصد اقامت بکند، حالا اگر فرض کنید شارع در یک موردی بگوید بایاد اقامه را بر این شخص واجب بکند. با نذر یا غیر نذر شرعاً اقامه بر او واجب شود این یک فرض.

فرض دوم این است که این شرط شرطی است که اختیار مکلف در او و در رفع او دخالتی ندارد. مثل استطاعت نسبت به حج.

بعد از آنی که مکلف مستطیع شد، مکلف دیگر حق ندارد استطاعت خودش را رفع بکند، اما شارع می تواند رفع بکند.

در قسم اول گفتیم رفع شرط هم در اختیار مکلف است هم در اختیار شارع است. در قسم دوم می گوییم رفع شرط در اختیار مکلف نیست، فقط در اختیار شارع است. شارع می تواند این استطاعت را بعدا رفع بکند. يك خطابی بنام خطاب وجوب اداء دین متوجه مکلف بکند، با توجه دادن این خطاب به این مکلف دیگر استطاعت او از بین می رود.

قسم سوم عکس قسم دوم است، یعنی جایی که رفع شرط فقط در اختیار مکلف است اما در اختیار شارع نیست.

در کتاب فوائد الاصول ایشان آنجا بر حسب آنچه که مقرر(قدس) نوشتند، فرمودند: «لم نعثر له علي مثال»؛ ما برای این قسم سوم مثالی پیدا نکردیم. يك مثالی که بگوییم يك شرطي داریم مکلف فقط می تواند او را رفع بکند اما شارع نمی تواند او را رفع بکند. در آنجا در کتاب فوائد الاصول برای این مثالی ذکر نشده است. در کتاب اجود التقریرات هم درست نسبت به این تقسیم تعرض دقیقی ندارند اصلا.

پس این هم يك تقسیم البته حالا ممکن است پیدا بشود باید رویش فکر کرد. این هم يك تقسیم که شرائطي که ما برای موضوعات تکالیف داریم یا قابلیت رفع دارد هم از طریق مکلف هم از طریق شارع، این يك، یا فقط از طریق شارع است از طریق مکلف نیست. این دو، یا بالعکس از طریق مکلف قابلیت رفع دارد، اما از طریق شارع ندارد.

تقسیم چهارمی که بیان فرمودند این است که در جائیکه ما دو تا خطاب در زمان واحد اجتماع پیدا می کنند، یا احد الخطابین به نفس وجود خودش رافع موضوع خطاب دیگر است یا به نفس وجود خودش رافع نیست و به سبب امتثال رافع موضوع خطاب دیگر است.

جائیکه دو تا خطاب داریم، احد الخطابین خود وجودش رافع موضوع خطاب دیگر است. مثلا ببینید يك خطابی داریم به نام وجوب حج این وجوب حج مشروط به استطاعت است، خطاب دیگری داریم به نام وجوب اداء دین.

الان يك پولي من دارم اگر این پول را بخواهم صرف حج بکنم مستطیع هستم و باید با او حج را انجام بدهم از طرف دیگر دین بر ذمه من است، دین حال است، دین با تاخیر نیست، الان خطاب وجوب اداء دین بر ذمه من است.

مرحوم نائینی می فرماید: خود همین خطاب «يجب عليك اداء الدين»، خود همین خطاب موضوع وجوب حج را که عبارت از استطاعت است رفع می کند، چه شما بیایید این خطاب را امتثال بکنید چه امتثال نکنید. یعنی الان اگر يك کسی با این پول نرفت دینش را هم اداء بکند، اما دیگر حج بر او واجب نیست، چون نفس وجود خطاب «يجب عليك اداء الدين» رافع موضوع خطاب دیگر است.

اما قسم دوم دو تا خطاب داریم، احد الخطابین بوجوده رافع موضوع دیگری نیست، بلکه با امتثال موضوع دیگری از بین می رود، مثل ما نحن فيه. در ما نحن فيه يك خطاب اهم داریم؛ خطاب وجوب ازاله نجاست از مسجد يك خطاب مهم داریم خطاب صلاه، وجوب صلاه. اینجا اگر شما آمدید احد الخطابین را که اهم است امتثال کردید، موضوع خطاب دیگر که عبارت از عصیان خطاب اول بود از بین می رود. اما اگر احد الخطابین امتثال نشد، نفس وجود احد الخطابین رافع خطاب دیگر نیست (این اجمال تقسیمات).

ترتیب و اقسام اربعه

حالا باید شروع کنیم احکام این اقسام را بیان بکنیم که البته بر حسب آنچه که در فوائد الاصول آمده مرحوم نائینی فرموده ما

اگر بخواهیم تقسیمات دیگری هم در اینجا بیاوریم زیاد است. اما آن مقداری که بوسیله او محل کلام در خطاب ترتبی را روشن می کند که حالا ما می توانیم کاملاً روشن کنیم، یعنی ترتبی ها از جمله مرحوم نائینی روشن کنیم اصلاً ترتب در کجاست؟ در چه خطابهایی است؟ بیاوریم در میان این تقسیمات اربعه ای که ذکر شد، روشن کنیم که در کجا مساله ترتب هست در کجا نیست. می فرماید:

اما در تقسیم اول، در آن شرائطی که رفعش در اختیار شارع نیست اصلاً بحث ترتب در آنجا مطرح نمی شود. در آن خطابات که مشروط به يك شرائطی هستند و آن شرائط حالا در کتاب اجدود التقریرات این تعبیر را دارد که ما بگوییم این شرائط شرائط غیر مقدور است، کسوف و زوال شمس و وقت و عقل و بلوغ این ها از شرائط که ما می گوییم قابل تصرف شرعی نیست و مقدور برای مکلف هم نیست. وقت و زمان در اختیار مکلف نیست.

در اینگونه خطابات نائینی می فرماید: اگر يك خطابی مجامع با چنین خطاب مشروطی شد اینجا اصلاً مساله ترتب مطرح نمی شود. اینجا سه صورت دارد: در این خطابات که مشروط به يك شرطی است که آن شرط قابل تصرف شرعی نیست و مقدور برای مکلف نیست، اگر يك خطابی آمد با این خطاب مجامع شد، مجامع شد یعنی در يك زمان واحد این دو تا خطاب اجتماع پیدا کردند، سه صورت دارد یا هر کدام نسبت به فعل و ترك دیگری اطلاق دارد، این يك، یا هر کدام مشروط به ترك دیگری است این دو، یا احدهما مشروط به ترك دیگری است، این سه، نائینی می فرماید: در اینجا جایی که هر دو اطلاق دارد، مثلاً الان وقت نماز ظهر رسیده وجوب صوم هم بر ذمه ما است. وقت نماز صبح رسیده خطاب وجوب صلاه می آید مشروط به وقت است طلوع فجر است، خطاب وجوب صوم هم می آید این دو تا خطاب اگر گفتیم اطلاق دارد، یعنی هر کدام نسبت به فعل و ترك دیگری اطلاق دارد می فرمایند در صورت اطلاق دو راه بیشتر وجود ندارد؛

یا امکان جمع بینشان هست مثل همین جا من هم نماز بخوانم هم روزه بگیرم، يجب الجمع، اما اگر امکان جمع بین اینها وجود ندارد مثل خود ازاله با وجوب صلاه بین ازاله و وجوب صلاه امکان جمع نیست، می فرماید اگر امکان جمع وجود ندارد، عقلاً مخیر هستیم هر کدام یکی از این دو تا را انجام بدهیم. اما اینجا بحث طلب جمع بین ضدین اصلاً مطرح نمی شود، در آنجایی که امکان جمع باشد. اگر امکان جمع نبود، می شود طلب جمع بین ضدین و برای حلش باید بگوییم عقلاً مخیر هستیم هر کدام یکی از این دو تا را انجام بدهیم. اما دیگر مساله ترتب و خطاب ترتبی و اینها مطرح نمی شود در اینجا.

در فرض دوم و سوم یعنی اگر هر کدام مشروط به ترك دیگری شد خوب اگر هر کدام می گوییم مشروط به ترك دیگری است یعنی جمع به وجود نمی آید اصلاً. اگر بگوییم یکی فقط مشروط به ترك دیگری است باز جمع لازم نمی آید.

خلاصه مطلب اینکه مرحوم نائینی در این فرض اول که شرطی است که قابل رفع شرعی نیست، قابل تصرف شرعی نیست، مقدور برای مکلف نیست، در این قسم اول فرمودند اگر يك خطابی با این خطاب اجتماع پیدا کرد اینجا اصلاً نه بحث ترتب وجود دارد نه طلب جمع بین ضدین در اینجا لازم می آید بلکه در آنجایی که هر دو مطلق هستند و امکان جمع وجود ندارد، می فرمایند تخییر عقلی است در آنجایی که یکی مشروط به ترك دیگری است، می گویند تخییر شرعی است. می گویند در خصال کفاره هر کدام مشروط به ترك دیگری است، اینجا اگر هر خطابی مشروط به ترك دیگری شد، عنوان تخییر شرعی را دارد.

پس نتیجه می گیرند که در باب ترتب اگر دو تا خطاب داشتیم یکی از این خطاب ها مشروط به يك شرط غیر مقدور برای مکلف بود آن از بحث ترتب و از نزاع در ترتب خارج است و احکامش همین بود که بیان شد. حالا باقی می ماند آن خطابات که مشروط به شرط مقدور مکلف باشد قابل تصرف شرعی باشد این را ان شاء الله فردا عرض می کنیم.